

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۱۷ سپتمبر ۲۰۱۱

جناب مدیر مسؤول وب سایت صدای افغان،

سلام و احترام مجدد.

سپاس از نامه مقبول و تشریحاتی که در پیرامون نوشته من داده اید. اما اجازه بدهید باز هم از شما گله کنم؛ و اینبار به خاطر این که در حق من و در حق نامه من یک اندازه با کم لطفی برخوردیده اید. کم لطفی به این معنی که اگر شما نامه مرا سرسری مطالعه نمی کردید، بسیاری از مطالبی را که برای من توضیح نموده اید در آن نامه متوجه می شدید.

به هر صورت مطالب مورد نظر شما را یک بار دیگر، و اینبار به شرح بیشتر، ذیلاً بیان می کنم:

۱- اگر من یادی از داروین نموده ام به این معنی نبوده که من داروین را مردی می دانم که اولین و آخرین و دقیق ترین حرف علمی را در مورد انسان زده است. داروین مانند هزاران محقق و نظریه پرداز دیگر یک محقق و نظریه پرداز بود. هر انسانی که در باره انسان و جهان و پیدایش و زندگی و مرگ و امثال این حرف ها خواه به استناد مشاهده و تجربه خواه بدون استناد مشاهده و تجربه ابراز نظر می کند، تا وقتی که نظریه یا نظریه هایش صد در صد تثبیت نشده اند در زمره انسان های نظریه پرداز به حساب می آیند. حرف قطعی و نهائی را، اگر شما هم کمی از پافشاری روی عقاید خویش بکاهید، تا امروز در موارد یاد شده نه دین زده است و نه علم. و این کار به نظر من کار ساده ای هم نیست! اما انسان با هوشی که دارد، به نظر من، بالاخره، اگر خود انسان یا حوادث طبیعی او را از بین نبرد، این معما را حل خواهد کرد. حل کردن این معما بدان معنا نخواهد بود که گویا انسان جای خدا را می گیرد؛ بلکه در آن صورت هم انسان انسان باقی می ماند و خدا خدا! بسیاری از تفکراتی که امروز به نام ادیان معرفی شده اند هم نوعی تلاش انسانی برای شناخت و توضیح مسائلی مثل هستی و عدم و خلقت و خالق و مخلوق و مرگ و زندگی و ... است که بعداً همین شناخت ناقص انسانی خویش از حیات و ممات و هستی را به نام خدا معرفی کرده اند. به نظر من آنانی که امروز می گویند با فکر کم انسان امروزی این معما را می توان حل کرد، یا این معما قبلاً حل شده است، عظمت هستی و آفریننده آن را به مسخره می گیرند. این که امروز موسائی خود را بر حق می داند و هندو و بودائی و مسیحی و مسلمان خود را و بهائی و ... خود را هر

کدام مهر جهالت و تعصب و خودبینی افراطی را بر پشانی خود می زنند. خدائی که چپستی و چگونگی او به این سادگی قابل شناخت و بیان باشد، نباید خدای حقیقی و واقعی باشد. این خدا آفریده شده ذهن کوچک انسان است که اذهان تنبل دیگران هم آنرا پذیرفته و می پذیرند.

امیدوارم به نظر آقای مرتضی مطهری، یکی از فیلسوفان بزرگ معاصر جهان اسلام، در مورد نظریه تکامل داروین، اصل انواع و انشقاق انسان از موجودی شبیه انسان توجه کنید. او می گوید:

" برای یک نفر معتقد به خدا و قرآن کاملاً ممکن است که ایمان خود به خدا و قرآن را حفظ کند و در عین حال داستان خلقت آدم را به نحوی توجیه کند. امروز ما افرادی با ایمان و معتقد به خدا و رسول و قرآن سراغ داریم که داستان خلقت آدم را در قرآن به نحوی تفسیر و توجیه می کند که با علوم امروز منطبق باشد. احدی ادعا نکرده است که آن نظریه ها برخلاف ایمان به قرآن است. ما خودمان وقتی آن نظریه ها را در کتاب های مربوط به این موضوع مطالعه می کنیم در آنها نکات قابل توجه و تأمل زیادی می بینیم."

حرف شما کاملاً درست است. برای داروین یا برای ایساک نیوتن هیچ فرقی نمی کند که در کنار یک دیگر خوابیده اند یا در کنار مایک و چارلز و یورگن و هانس و ... اشاره من در این مورد تنها برای این بود که حتی کلیسا هم باوجود تمام مخالفت های قبلی اش با داروین، مجبور به پذیرش کار های ارزشمند او می شود و بالاخره اجازه می دهد که او را - درست بودن یا درست نبودن کار های وی از نظر من و شما به جایش - به این ترتیب قدر کند.

این که شما می نویسید که در این خصوص پول نقش بازی کرده است، باید اعتراف کنم که من از این موضوع، چون مانند شما در جریان نبوده ام - چیزی نشنیده ام. شکی نیست؛ شاید خدا ارباب دین را در هر کجا که بود و هست از یک تافته بافته است. جایی که مردم، کشور و دین و آئین شان را برای یک مشت دینار و دالر و کلدان و تومان و ... می فروشند، یک و نیم متر مربع خاک در کلیسا چه قیمت دارد؟

این نکته، اگر چه جوانب مختلف آن آنگونه که لازم بود کاویده نشد، باید در همین جا پایان یابد. شاید باز هم در کدام جایی و به کدام مناسبتی بدان پرداخته شود، ولی فعلاً نمی خواهم این بحث را طولانی کنم.

۲- نوشته می کنید: " شما در آن نوشته قبول کرده اید که تمام کسانی که مدال نوبل به جیب بالایشان خورده است مستحق آن بوده اند! مگر زد و بندهای سیاسی و حتی؟؟ را در داد و گرفت این جایزه منتفی می دانید؟. خیلی نزدیک تر، آقای اوباما ..."

آیا شما واقعا به همین باورید که من نوشته ام تمام کسانی که مدال نوبل به جیب بالایشان خورده است مستحق آن بوده اند؟

آیا شما فکر نمی کنید که در این عبارت پردازی های تان از آن بخش از نوشته من به اصل امانت داری بی توجهی کرده اید. لطفاً یکبار دیگر به آن بخشی نوشته من توجه کنید:

" زمانی که لست بلند برندگان جایزه صلح را از نظر می گذرانیم، در میان برندگان قدیمی این جایزه، خلاف آنچه امروز معمول است - که حتی آقای کرزی هم به عنوان امیدواران آن در نظر گرفته می شوند -، با نام های انسان هانی بر می خوریم که الحق مردمانی بزرگی بودند و به حق افتخار داشتن این جایزه را داشته و آن را بخاطر کار های بزرگی که از آن ها سر زده است به درستی و به جا حاصل کرده اند.

یکی از این مردان بزرگ آقای " ژان هنری دونانت" بود که با نوشتن کتاب " خاطره ای از سولفرینو" و تلاش های پی گیر و خستگی ناپذیرش برای مخالفت با جنگ و دفاع از صلح و به وجود آوردن سازمانی که بتواند امر

شریف و انسانی کمک به بی‌نوایان، آسیب دیدگان جنگ، حوادث طبیعی، شیوع بیماری های واگیر و غیره و غیره را تحقق ببخشند، این جایزه را به دست آورد."

در کجائی این دو بند کلمات "تمام کسانی" نوشته شده است که شما آن را در نامه خود آورده اید؟ در مورد آنانی که امروز این جایزه را حاصل می کنند، همانطور که شما هم نوشته اید، من نظر خود را به این زبان ابراز داشته ام: "خلاف آنچه امروز معمول است - که حتی آقای کرزی هم به عنوان امیدواران آن در نظر گرفته می شوند ... " معنی این عبارت آنقدر روشن است که فکر نکنم لازم به توضیح بیشتر داشته باشد. با آنهم در این باره نظرم را یکبار دیگر و به طور روشن و صریح و ساده بیان می کنم که جوایز نوبل امروز بیشتر با ملاحظات سیاسی و دخالت مستقیم یا غیرمستقیم امریکا به اشخاص غیرمستحق اعطا می گردد.

من در مورد برندگان قدیمی جایزه نوبل نوشته ام:

"درمیان برندگان قدیمی این جایزه ... با نام انسان هائی بر میخوریم که ... " اگر به کلمات "درمیان" توجه می کردید - که نکرده اید و من به همین دلیل می گویم لطف تان کم بوده - می دیدید که من نسبت به عادلانه بودن اعطای جوایز به قدیمی ها هم ابراز شک نموده ام و از میان آنها تنها کسانی را مستحق دریافت جوایز می دانم که مانند "هنری دونانت" از همه چیز خویش برای دستیابی به یک آرمان انسانی، بزرگ و مبارک گذشتند.

۳- شما از آقای بوش با من صحبت نموده اید! آیا شما می دانید که من در مورد آقای بوش و مردان یا انسان های مانند وی چگونه فکر می کنم؟ اگر می خواهید این را بدانید که من در مورد بوش و امثال وی چگونه فکر میکنم، به مقاله "بلانی بود به خیر گذشت" من نظری بیندازید تا به این نکته متوجه شوید که جناب تان از روی خیال و تصور بیشتر حرف می زنید تا از روی واقعیت ها! در کجای مقاله من - که سند زنده ای است از برداشت من از این گونه انسان ها - شما نام بوش را دیده اید که در این بحث با من از او نام می برید. همینگونه اگر سائر مقالات مرا از نظر بگذرانید، درخواهید یافت که نظر من در مورد روس و چین و هند و ایران و پاکستان و امریکا و اسرائیل و ... چگونه می باشد.

به فکر من برای جناب شما زبینه نخواهد بود که به روی حدسیات ابراز نظر کنید یا از چیزی حرف بزنید که من از آن یادی هم نکرده ام. شما می توانید برای شناخت نظریات من در مورد امریکا به مقاله "توهومات قصر سفید..." و ده ها مقاله دیگر من نظری بیفکنید. آیا شما مقاله "پیروزی یا شکست" مرا مطالعه کرده اید. همچنین بخش اول "نبرد شرم آور دین علیه علم" را؟ کسی که دمش جائی بند باشد یا عاشق موی و روی و چشم و ابروی کسی باشد چنین مقالاتی را نمی نویسد!!

۴- در باره این بخشی از نوشته تان: "و با این استدلال به صورت ضمنی می گوئید که در بین آنانی که مسلمان بودند آدمی به وزن هنری دونانت نیست و نبود هرچه است چند نفری است که آنها هم سند کامیابی با خود ندارند. و این که کدام یک به خدا نزدیک تراند، ما و شما تا زمانی که تمام کار کرد های افراد مورد بحث خود را با کلیات و جزئیات آن نبیینیم، نباید حکمی کنیم."

در جواب این نظراتان باید عرض شود: من در مقاله خود به طور مشخص نام چندین نفر را به نمایندگی از ده ها نفر دیگر گرفته بودم. این مقایسه با همین افراد بوده است. کار نیک و بد، حتی اگر اعتقاد عیب داشته باشد، از اعتقاد سر نمی زند. این انسان است که عمل می کند. در میان هر نسل و هر قوم و ملت و دین و مذهب شما نیک ترین و بدترین، شریف ترین و وضع ترین انسان ها را می توانید بیابید. فکر می کنم که این کار شما درست

نباشد که موضوع را نفهمیده، یا فهمیده ولی عمداً تحریف کنید و چنین امری را به من نسبت بدهید که گویا من به این معتقد نیستم که در میان مسلمانان انسان های نیک پیدا می شود.

هدف من در آن نوشته مقایسه انسانی بود دارای تفکر انسانی و صلۀ رحم است و از پول و دارائی و کار و وقت، و تمام امکانات خود برای کمک به بینوایان، آسیب دیدگان و زخمیان جنگ و بیماران و نیازمندان می گذرد، با افراد مشخصی که در مقاله قبلی به آنها اشاره نموده ام؛ افرادی که از راه تجارت خون صدها هزار نیازمند، دردمند، بینوا و هر دم شهید کشور ما میلیون ها دالر به دست آورده اند و هنوز هم با بیرحمی و حرص و شقاوت تمام به این کار رذیلانه خود ادامه می دهند. آیا کار کرد های این افراد به نظر شما که می نویسید " ما و شما تا زمانی که تمام کارکرد های افراد مورد بحث خود را با کلیات و جزئیات آن نبینیم، نباید حکمی کنیم " برای شناخت شان کافی نیست؟! به نظر شما این ها باید از چگونه آزمون های دیگری بگذرند تا ما بتوانیم آن ها را به درستی بشناسیم و بتوانیم در مورد شان قضاوت کنیم؟ آیا شما با این همه بیداد این قارون صفتان حجاج خو نسبت به مردم و خیانت های آشکار شان نسبت به خاک باز هم سند و مدرک می خواهید؟

۵- نوشته می کنید: "ما قربانی نیروی تبلیغاتی جهان معاصر شده ایم." بگذارید یک چیز را برای شما واضح و شریفانه عرض کنم که اگر مرا هم شما شامل این "ما" نموده باشید، در حق من ظلمی روا داشته اید غیرقابل بخشش.

چرا؟ چون کسی که به نفع هیچ شخص، هیچ مرجع و هیچ کشوری ننوشته است، کسی که راه هیچ یکی را دنبال نمی کند، کسی که از کار و روش نادرست همه بدون استثناء انتقاد می کند و راه خود را می رود، نمی تواند زیر تأثیر کسی قرار داشته باشد. شما شاید متوجه نشده باشید که من از کمی و کاستی هر ایدئولوژی، هر تفکر دینی، هر مکتب سیاسی و هر انسانی بدون استثناء انتقاد نموده ام. کسی که قربانی تبلیغات شده باشد، حداقل باید یکی را، همانی را که قربانی تبلیغاتش شده است یا با او زد و بندی از گونه های دیگری دارد، استثناء قرار بدهد. کسی که زیر تأثیر تبلیغات آمده باشد، نمی تواند منتقد بی نظمی موجود جهان آنگونه که من آن را نقد می کنم، باشد. باز هم از شما دعوت می کنم که اگر وقت پیدا کردید به طور هدفمند و نه " تصادفی!" چند تا نوشته مرا که در مورد سیاست و دین در غرب و در مورد مارکسیسم و لیبرالیسم و ... نوشته شده است، بخوانید. اگر چند تا از این نوشته ها را بخوانید، به یقین به این اشتباه تان که هرچه را چشم آبی و موزرد بگوید ما برایش چکچک می کنیم، پی خواهید برد. زیرا من کسی نیستم که از حرف کسی به وجد بیایم و همچون میمون به تقلید دیگری که از هیچ به وجد می آیند کف بزوم و بالا و پائین ببرم!

۶- باز هم تکرار می کنم که من هیچ گاه همه کسانی را که جایزه نوبل را حاصل نموده اند یکسره مستحق این جایزه نمی دانم. شما به نوشته من یکبار دیگر مراجعه کرده آن را به دقت مطالعه کنید.

اگر بویی از " البته این برای عام قبول کردن شما در مورد این جائزه " به مشام تان رسید من ملامت. در غیر آن بپذیرید که به اصطلاح " بدون خریطه " فیر می کنید!

۷- من خلقی - پرچمی را که شما می نویسید:

" در زیر حکم شان میلیونها انسان از نعمت زندگی محروم شدن." هزار بار محکوم و نفرین کرده ام و باز هم محکوم و نفرین می کنم و آرزو دارم که این ها هم مانند جنایتکاران تنظیم های اسلامی روزی به محکمه کشانیده شوند و تقاص کار های شان را پس بدهند. آیا اجازه دارم با احترام تام و تمام از شما خواهش کنم که به من نشان بدهید که شما در کجا دیده اید که من از خلقی - پرچمی ها که شما به آن ها اشاره نموده اید دفاع کرده و نام آن

ها را به نیکی برده ام. اگر من این کار را نکرده ام، نکر آن در بحثی که با من می کنید به چه دلیل و از روی چه مقصدی می باشد؟!

۸- شما از سر آغاز بدبختی این کشور حرف زده اید. به نظر من همه در این مصیبت سهم و تقصیر داریم، اما یک چیز را فراموش نکنید که از خلق و پرچم کسی انتظاری هم نداشت که امروز گله کند. نمی دانم شما شاهد شادی های مردم در روز هائی که به اصطلاح مجاهدین پیروز شدند و به کابل آمدند، بودید یا خیر؟ این شادی ها پیام آور تأنید و حمایت مردم از آن ها بود. شما حتماً این مثل عامیانه را شنیده اید که می گویند "گله از خود میشه نه از بیگانه!" شما بهتر می دانید که آغوش مردم به روی از خود باز است و نه بر روی بیگانه. به نظر من برای این ها فقط همان یک حرف بس بوده باشد!

و اما در مورد سر آغاز بدبختی ما، به نظر من، باید خیلی از حرف های دیگری را به بررسی گرفت. علت اصلی بدبختی های ما به نظر من جا های دیگر است که یا ما نمی خواهیم آن ها را بدانیم یا این که عقل ما در شناخت آن کوتاهی می کند! این مسأله بحثی مفصلی را ایجاب می کند. ذکر مختصر این موضوع در اینجا نه تنها مشکل ما را حل نخواهد کرد، که سوء تفاهماتی را نیز به وجود خواهد آورد. اگر زندگی بود در این باره به تفصیل صحبت خواهم کرد.

۹- یادآوری از داکتر محیط ها و داکتر فرید یونس ها برای این نبود که گویا من می خواهم در مورد شخصیت یا خوب و بد بودن آن ها ابراز نظر کنم. یادآوری از آن ها در رابطه با تساهل امریکا در مورد چنین اشخاص است. تساهلی که ما ها در برابر دگراندیشان نداریم. اگر شما نامه مرا به درستی می خواندید متوجه می شدید که من چیزی در باره شخصیت آن دو بیان نکرده ام. این که هر دوی این ها نظر نیک به امریکا ندارند بر هیچ کسی پوشیده نیست. من با استناد به گفته های خود این دو نفر و موضعگیری فکری آن ها در برابر امریکا خواستم این موضوع را بیان کنم که امریکائی ها باوجود آنگونه موضعگیری ها آنها را مانند صدها تایی دیگر تحمل می کنند. چیزی که در کشور ما انتظار آن از افراطگرایی دینی کاملاً بیهوده است. سخن من فقط همینقدر بود نه زیاد و نه کم. من به شما اطمینان می دهم که کار من تنها و تنها نقد اندیشه ها است و نه تعرض به شخصیت مردم. چرا؟ چون اندیشه ها مال یک شخص و یک ملت و کشور و قشر و طبقه و گروه نیستند. وقتی که اندیشه های نادرست دینی یا غیر دینی و سیاسی و غیر سیاسی بر سرنوشت من و میلیون ها انسان دیگر اثر مثبت یا منفی داشته باشد من این حق را به خود حفظ خواهم کرد که در مورد آن اندیشه نظر خویش را بیان کنم. اگر مارکسیسم، همینطور لیبرالیسم یا یهودیت و مسیحیت یا اسلام و بودیسم و... بر زندگی من اثر گذار باشد من باید این حق را داشته باشم که از آن اندیشه نقد کنم. غربی ها با همین برداشت در برابر نقد سالم - حتی در برابر نقد ناسالم از اندیشه های شان - عکس العمل نشان نمی دهند. آقای فرید یونس ده ها بار یاد کرده است که دموکراسی یعنی بی ناموسی. در مورد اینکه این حرف درست است یا نادرست، خوب است یا بد من در آن نامه چیزی نگفته ام. صحبت من تنها بر سر موضعگیری امریکائی ها در برابر وی بود و مقایسه آن ها با ما!

۱۰- شکنجه های ضد انسانی و ضد اخلاقی خلق و پرچم را، که شما آن ها را رفقای سرخ من خوانده اید، من سی سال قبل در مصاحبه ای که در المان با یکی از نمایندگان عفو بین المللی مقیم لندن داشتم شرح داده ام و هم طی ده ها مقاله دیگر به آن ها اشاره کرده ام. بخشی از مصاحبه من در سالنامه همان سالی که من با عفو بین المللی مصاحبه داشتم، درج شده است.

چنان کار رذیلانه و حیوانی از هر انسانی که سر بزند قابل تقبیح است. من نه تنها برخورد های وحشیانه خلق و پرچم و روس را با زندانیان شان تقبیح و نفرین و محکوم می کنم، که برخورد امریکائی ها را با زندانیان شان در ابوغریب و بگرام و ... و برخورد حکومت های میان این دو دوره را نیز محکوم و تقبیح و نفرین کرده و می کنم. از برخورد های دوران استالین و دیگر دیکتاتوران هم هرازگاهی یاد کرده ام. شما فقط وقت پیدا کنید و نوشته های گذشته مرا مطالعه کنید! باز هم یادآوری می شوم که اگر شما می خواهید افکار مرا بدرستی بشناسید، مقاله های مرا بدون پیشداوری ها بخوانید. مطمئن باشید که همه آن چیز ها را که شما امروز در این نامه تان به من نوشته اید در آن ها می یابید. فکر می کنم این مختصر در این زمینه کافی باشد!

۱۱- در مورد نقد و دشنام باز هم عرض می کنم که نقد اندیشه و فرهنگ مسلط در جامعه با دشنام دادن به شخص - آنگونه که کسانی مانند آقای فاریابی به آن زبان می آلاینند - فرق دارد. من به این باور هستم که هر فردی که در یک محیط یا کشور زندگی می کند یا متعلق به محیط و کشوری است این حق و آزادی را دارد که نظرش را در مورد اندیشه و سیاست و فرهنگ عام - به دلیلی که آن اندیشه یا آن نظر به زندگی و سرنوشت و آینده خود و اولاد های وی هم ربط می گیرد و تأثیر می گذارد - ابراز دارد. آزادی بیان یعنی همین! ولی آنچه را شما آزادی می نامید - آزادی دشنام دادن را - تعرض به یک شخص است. در کشورهای مانند امریکا و آلمان و ... چنین عملی جرم تلقی می شود و برای هر کدام اگر ثابت شود قبلاً جریمه نقدی معین و مقرر کرده اند. در این کشور ها ساحت عمومی و خصوصی مردم معین است. در مواردی که به عموم مردم تعلق می گیرد همه بلااستثناً حق دارند، اگر خواسته باشند، نظر شان را بگویند. در ساحت خصوصی، ولی این حق به مردم داده نشده است. سیاست و دین، به عنوان تفکری عام، مواردی اند که به عموم مردم تعلق دارند!

۱۲- من هنرش را هم می گفتم اگر آقایانی مانند فاریابی به هزار سؤال من - ولو ناقص و توهین آمیز - با بزرگ منشی و تساهل و مسؤولیت پاسخ در خور یک انسان تربیت شده در یک مکتب خوب را به مقصد رهنمائی من و امثال من ارائه می کردند. شما از هنر آن حرف بزنید! از کارنامه های خوبان دین از صدر دین تا امروز حکایت کنید! به فکر من در سرتاسر تاریخ اسلام ورقی نخواهید یافت که بر آن خون دل و خون دیده بی پناهی نچکیده باشد!! اگر در دین و در اندیشه و باور دین پروران هنری وجود می داشت، امروز کار ما ها به اینجا ها نمی رسید!!

از عوام حرف نزنید، زیرا ما از عوام شکایتی نداریم. گذشته از این ناتوانان همیشه خوبند! خوبی خصلت کم زور است! خوبی و بدی یک قوم و یک ملت و اندیشه زمانی معلوم می شود که آن قوم و ملت و آن اندیشه بر سر قدرت باشد! به دوروبر تان نگاه کنید، به تمام جهان اسلام، چه می بینید؟ آیا این مکتب خوب نمی توانست حداقل بر عمل یکی از رهبران این همه کشور اسلامی تأثیر نیک بگذارد؟

کی باید مسؤول غذا و لباس و دوا و درمان و خانه و درس و تعلیم و آینده این همه طفل فقیر و بی پناه و بی پدر و مادر در کشور ما باشد؟ عوام یا خواص دین پرور؟

به کافرستان (غرب) نگاه کنید! نگوئید که در آنجا چنین است و چنان؛ زیرا این را من هم می دانم! من از شما می خواهم، به عنوان یک انسانی که حاضر شده اید در این موارد با مدارا صحبت کنید - که من آن را تقدیر می کنم - که خوبی های این اندیشه را در عمل برای مردم بیان کنید. حرف و قصه ها را بگذارید. صحبت های ما باید به استناد مدارک و شواهد باشد نه به استناد گفته ها و نقل قول ها که ثبوت آن ها دشوار است. شما امروز این اندیشه را در عمل چگونه می بینید؟!

۱۳- در مورد ستمگری ها باید عرض شود که ما انواع ستمگری ها داریم. و این هم درست نیست که گفته شود چون در آن جا ستم وجود دارد، ما هم ستم می کنیم! من هر نوعی از ستم را تقبیح می کنم، خواه سیاسی باشد یا عقیدتی! من در آن بخش از گفتار خود دانسته به ایران و افغانستان و پاکستان و یکی دو کشور دیگر مسلمان اشاره نموده ام که در آن ها امروز قانون سنگسار جاری است. سؤال من این بود: وقتی در میان پنجاه و سه کشور دیگر جهان اسلام این موضوع عملی نمی شود، ما چرا بدان پابندی نشان می دهیم. آیا این پنجاه و سه کشور دیگر که در آن ها سنگسار وجود ندارد، مسلمان نیستند؟

چنین سؤال ها را من برای این به داعیان متعصب دینی راجع می سازم که من، که مانند میلیون ها انسان دیگر جزئی از همین جامعه و مردم هستم هم از چنین تصامیمی متأثر می شوم. شما نباید فراموش کنید که اندیشه هائی که می خواهند عمومی شوند متعلق به یک قوم و یک کشور و یا متعلق به پیروان یک اندیشه باقی نمی ماند. عمومی شدن یک اندیشه یعنی سلطه یافتن یک اندیشه بر افکار عموم مردم. فکری که می خواهد بر افکار عموم مردم مستولی شود، نمی تواند انتظار داشته باشد که مورد نقد عمومی قرار نگیرد. چنین فکری به مجردی که می خواهد به فکر عموم مردم تبدیل شود از حوزه فکر یک فرد یا یک ملت یا پیروان آن فکر خارج می شود. برای وجود همین تفکر و آزادی و قاعده است که امروز شما و من و امثال من و شما از عیسویت و اسلام و یهودیت و لیبرالیسم و کمونیسم و دموکراسی و فاشیسم و روس و امریکا و چین و ... نقد می کنیم؟ هر عمل و اعتقادی که امروز به زندگی و سرنوشت دیگران اثر گذار است، مربوط به یک دسته و گروه و یک کشور خاص نمی شود. حوزه خصوصی فقط زندگی شخصی و درون فامیل و زن و فرزند و ... یک شخص است.

آنچه را شما تفکر یک و نیم میلیارد انسان می نامید مربوط می شود به همه تقریباً هفت میلیارد انسان و همه حق دارند در آن رابطه نظر شان را ابراز کنند. همین طور در رابطه با سائر ایدئولوژی های سیاسی و غیرسیاسی و دینی و غیردینی! حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را یک مشت انسان دارای یک تفکر جنون آمیز خاص به وجود آورد، ولی همین حوادث مسیر تاریخ جهان را دگرگون کرد. به بهانه همین حوادث بیشتر از چهل کشور جهان به کشور ما هجوم آوردند، آیا ما حق نداریم راجع به این تفکر و عمل برخاسته از این تفکر چیزی بگوئیم و آنرا نقد کنیم؟

۱۴- نوشته می کنید: " ولی آنچه را عده ای به نام دین که دین از آن مبرا است ، چون عطر زدن زن و امثال این بیهوده افکار را بیان می کنند نمی شود گناه آنرا بر همه دین و یا متدینین گذاشت ، چون اولین کسانی که بر علیه آن برمی خیزند افراد عاقل و منصف در این دین می باشند ، دین هم مثل خیلی چیزهای دیگر مورد سوء استفاده استفاده جویان قرار گرفته."

در این خصوص عرض من این است که من به اعتقادات شخصی مردم عوام که نمی خواهند افکار و اندیشه های شان را بر دیگران تحمیل کنند و نمی خواهند دیگران را با دشنام و هتک حرمت و با جبر و تهدید و تخویف و بستن و کشتن مجبور سازند که افکار و اندیشه های آن ها را بپذیرند، علاوه بر اینکه مخالفت ندارم احترام هم می گذارم. جنگ من با خرافات است. جنگ من با تحمیل است. جنگ من با دخالت در زندگی خصوصی انسان ها و نفوذ در حریم شخصی آن ها است. جنگ من با غارتگرانی است که یا به نام پیر و سید و آغا و به جای رسیده و صاحب زاده و میر و خواجه و ... یا به نام رهبر و استاد و پیشوا و غیره توده ها، یعنی مردم عوام را به اصطلاح عام " لچ " می کنند؛ با "دهاره" هائی که به نام قانون و دولت و دین، در حالیکه مردم از گرسنگی می مردند، در عیش و عشرت شاهانه زندگی می کنند. حرف ما با همان سوءاستفاده کنندگانی است که از دین سخن می

زنند و شما هم از آن ها یاد کرده اید. سوال آخر من در همین باب اینست که اگر دین بی عیب است، چرا این پیشوایان دین مانند خود دین بی عیب نیستند؟ چرا شما یخن ما را می گیرید؟ چرا یخن پیشوایان تان را نمی گیرید که دین و آئین تان را با آن همه کارنامه ها و رسوائی های شان بی اعتبار می سازند؟ نکند خدا ناخواسته شما هم در این کار های خوب!! آنها شریک باشید؟ احترام من وقتی به شما کامل خواهد که شما این ملت مظلوم را از دست این دزدان نجات بدهید یا قلم تان حداقل در راه دفاع از مردم و افشای این دزدان به کار بیفتد!

۱۵- در باره آخرین توصیه تان باید بگویم که پناه بردن از دست خلق و پرچم و به دنبال آن از دست افراد خونخوار راست در این ممالک هیچ وقت بدان معنی نیست که من ایمان و وجدان و آزادی و استقلال خود را در برابر عنایت کشور پناه دهنده دو دسته به آن ها پیشکش کنم. غرض معلومات شما باید یادآور شوم که من باوجود بیشتر از شصت درصد مریضی - که چهل و پنج در صد آن تقریباً شانزده سال قبل از طریق اداره صحت شهرما تثبیت شده است، روزانه هشت ساعت کار می کنم و به اصطلاح " از آبله کف دست خود نان می خورم". یکی دو نفر دیگر هم همین سخن را زده بودند؛ بدون این که فکر کنند که پناهنده شدن معنی حلقه اسارت و غلامی به گردن انداختن را ندارد. خوشبختانه در این جا چنان فکر نمی کنند که شما فکر می کنید. هر کس آزاد است. واضح است که برای بعضی انسان ها پیشنهاد همکاری می کنند، اما هیچ وقت کسی را مجبور به همکاری باخود نساخته اند. این هم یکی از صد ها خوبی این کشور است؛ درپهلوی صد ها بدی آن؛ که نه کلیسا کسی را مجبور به ترک و قبول دین می کند و نه نظام کسی را مجبور به همکاری با خود می سازد. آن هائیرا که شما می بینید که با این کشور ها همکاری دارند همه به میل خود با آن ها همکاری می کنند. ولی یک چیز را نباید فراموش کنید که تقریباً اکثریت افغان ها به اروپا و امریکا از بد حادثه آمده اند و زمانی که در اینجا ها برای خود اروپائی ها کاری میسر نشود برای برخی از بیکاران ما که نه ملک شان است و نه زبان را به درستی می دانند و نه شغلی را به شکل حرفه ئی آموخته اند، به خصوص پیران ما، کار از کجا پیدا خواهد شد؟ به نظر شما این خیلی از بیکاران چه باید بکنند؟ یگانه راه زنده ماندن برای این ها همان است که به سوسیال، به اصطلاح امریکائی ها به ولفیر، روی بیاورند.

۱۶- سبب رنج مردم ما در طول تاریخ، و همین حالا هم، سه چیز و سه کس بوده است: یکی استعمار در هر شکلی که هست، دوم حاکمان جبار به یاری حامیان دینی شان و سوم تعالیم بازدارنده دین. شما اگر به این ملت واقعاً دل می سوزانید، به جای دفاع از آنانیکه سده ها با حاصل رنج همین مردم بینوا که از آن یاد می کنید زندگی زالو وار و طفیلی به سر می کنند، به مبارزه با آن ها برخیزید. وظیفه انسان های مسؤول به نظر من همین است!

۱۷- در مورد کرزی می پرسید: " مگر کرزی بیچاره چه کرده است که ...؟" شما در باره کرزی هر فکری داشته باشید نظر شماست، ولی نزد من میان کرزی و کارمل و ملا عمر و شاه شجاع از لحاظ وابستگی به اجنبی هیچ فرقی وجود ندارد. هر زعمی که به مردمش متکی نباشد و به نیروی مردمش به قدرت نرسد و به مردم و کشورش تعلق نداشته باشد به نظر من مستحق همان حرف ها، حتی بدتر از آن ها که من گفته ام، می باشد.

در اخیر صادقانه خدمت تان عرض می کنم که نه تنها نوشته شما سبب رنجش من نشد که مرا با این نوشته تان مدیون خود هم ساختید، زیرا نوشته شما زمینه ای را مهیا کرد که روی مسائلی که باید یک مقدار صحبت می شد، صحبت کنم و پرتوی بر محل و موضوع برخی از نزاع ها بیفکنیم. جای خوشی است که در سایتی که افرادی مانند فاریابی مقاله می نویسند کسانی مانند شما یافت می شود!

نوشتۀ شما ایجاب یک بحث جامع و مانع را می‌کرد، ولی چه کنم که غم آب و دانه اجازه نمی‌دهد. با آن هم کم ما و کرم شما. امید از همین مختصر هم مکنونات قلب و ذهن مرا دریافته باشید. اگر نشد، باز هم در خدمت تان هستم.

امید این گفت و گو ها به همین شیوه ادامه یابد

شاد و بهروز باشید

سیدهاشم سدید

۲۰۱۱/۰۹/۰۵